

جهان بینی قرآن کریم



مهدی غفاری^۱

چکیده

مطالعه جهان بینی قرآن، گونه‌ای از مطالعه معناشناسی قرآن است که در آن به مطالعه و تجزیه و تحلیل آیات قرآن با هدف دستیابی به تصور قرآن از مفاهیم عمده‌ای همچون خدا، انسان، جهان هستی و آخرت پرداخته می‌شود. شناخت جهان بینی قرآن، علاوه بر آنکه توصیف قرآن را از این مفاهیم عمده به دست می‌دهد، از نظر زبانی نیز اهمیت دارد؛ زیرا تصور قرآن از جهان هستی بر سرتاسر دستگاه تصویری قرآن سایه افکنده و همه مفاهیم و پیوندهایی که در قرآن میان آن‌ها برقرار شده است، عمیقاً تحت تأثیر جایگاهی می‌باشد که قرآن برای این مفاهیم عمده قائل است.

کلیدواژه‌ها: خدا، قرآن، جهان بینی، انسان، آخرت

۱. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث
نشانی الکترونیکی: gaffari.m@gmail.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۰/۷

* تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۱۲/۱۱

مقدمه

مطالعه جهان‌بینی، قرآن بی شک یکی از مهم‌ترین زمینه‌های مطالعه در قرآن به شمار می‌آید. اهمیت مسئله آن هنگام دو چندان می‌نماید که بدانیم این جهان‌بینی بر همه مفاهیم و احکام قرآن و نیز همه حوزه‌های معنایی قرآن، به عنوان اساس و محور اندیشه قرآنی سایه افکنده است.

مفهوم‌شناسی

جهان‌بینی به عنوان یک اصطلاح، از قدمت زیادی برخوردار نیست و گویا این اصطلاح نخستین بار در حوزه علوم سیاسی و سپس فلسفه مطرح شده است. (مشیری، ۳۲۶) به هر حال، تعریف مورد بحث ما در شناخت جهان‌بینی قرآن، همان است که در حوزه علوم سیاسی و فلسفه قبول عام یافته است. این تعریف که شاید از زبان آلمانی به ادبیات این حوزه‌ها وارد شده و معادل *Weltanschauung* در آلمانی و *World-view* یا *World-outlook* در انگلیسی است (آقا بخشی و افشاری راد، ۶۳۲) عبارت از طرز برداشت کلی یک مکتب سیاسی یا فلسفی درباره مسائل جهان است (مشیری، ۳۲۶) و به مجموعه‌ای از نظریات، مفاهیم و تصورات یک فرد یا گروهی از افراد درباره جهان پیرامون، اعم از طبیعت یا جامعه اطلاق می‌شود که در حوزه فلسفه و البته در مفهومی محدودتر، عبارت از نظرات و عقاید فلسفی است. (آقا بخشی و افشاری راد، ۶۲۳)

به اعتقاد شهید مطهری، جهان‌بینی به معنای جهان‌شناسی است -نه جهان‌احساسی- و به موضوع معروف شناخت مربوط می‌شود، بر خلاف احساس که از مشترکات انسان و سایر جانداران است، شناخت از مختصات انسان است می‌باشد، لذا جهان‌شناسی نیز از مختصات انسان است و به نیروی تفکر و تعقل وابستگی دارد. وی، در راستای این عقیده، جهان‌بینی را چنین تعریف می‌کند: نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می‌دارد؛ زیر ساخت و تکیه‌گاه فکری آن مکتب به شمار می‌رود، این زیر ساخت و تکیه‌گاه اصطلاحاً جهان‌بینی نامیده می‌شود. همه دین‌ها و آیین‌ها و همه مکتب‌ها و فلسفه‌های اجتماعی متکی به نوعی جهان‌بینی بوده است.

اما آنچه در این مقاله در پی‌انیم، همانا بررسی و تجزیه و تحلیل دیدگاه قرآن به عنوان کتاب مقدس مسلمانان درباره خدا، انسان، جهان‌آفرینش، روابط حاکم بر این سه و در نهایت، سرانجام انسان و جهان است.

درباره روش کار خود نیز ناگزیر از این تصریح هستیم که در سرتاسر مقاله کوشیده‌ایم تا

فرموده‌های قرآن همه جا حضوری تعیین کننده و محوری داشته باشند و اگر به برداشت برخی از دانشمندان اسلامی اشاره کرده‌ایم، تنها در این اندازه بوده است که نشان دهیم ایشان تا چه اندازه تحت تأثیر بیان قرآن بوده یا نبوده‌اند.

دیگر اینکه، آن راه اساسی که در رسیدن به جهان‌بینی قرآن در پیش گرفته‌ایم، همانا بررسی آیات قرآنی با دیدی کلی بوده است؛ به این معنا که به منظور دریافت اندیشه قرآن درباره جهان، از بیرون کشیدن یک آیه و استوار ساختن تفکر و اندیشه خود بر آن، سخت پرهیز کرده و سرانجام، تجزیه و تحلیل خود را در محورهای زیر ارائه کرده‌ایم: «خدا، عالی‌ترین و محوری‌ترین رکن جهان‌بینی قرآن، انسان در جهان‌بینی قرآن»، «صفات انسان در قرآن»، «جهان آفرینش در جهان‌بینی قرآن» و «آخرت گرایی؛ رکنی از جهان‌بینی قرآن».

تاریخچه

مطالعه جهان‌بینی قرآن، آن گونه که در این مقاله از آن سخن رفته است، به معنای بررسی علمی و مطالعه و تجزیه و تحلیل آیات قرآنی برای دریافت دستگاه تصویری قرآن از جهان است.

کوشش مسلمانان برای دریافت جهان‌بینی قرآن و مسائل کلان مطرح در آن، به سال‌های نخست شکل‌گیری اندیشه‌ها و علوم اسلامی باز می‌گردد. از آن جا که در این دوره‌ها، متن قرآن، تنها یکی از منابع کشف جهان‌بینی قرآن به شمار می‌رفته است، در علوم چون کلام و تفسیر، داده‌هایی گاه متفاوت را درباره نگاه قرآن به جهان می‌توان دید. در دوره‌های گوناگون اسلامی، این کوشش‌ها برای درک نگاه قرآن به جهان ادامه یافته و ادبیات مفصلی را در علوم اسلامی شکل داده است. این مطالعات -همچنان که علامه طباطبایی (ره) نیز در مقدمه تفسیرش اشاره کرده است- آن گونه که باید و شاید همواره بر آیات و اشارات قرآنی استوار نبوده و از همین رو، برای شناخت جهان‌بینی قرآن، منابع دست اول به شمار نمی‌روند.

با ارائه عملی روش تفسیر قرآن به قرآن، متن قرآن به مثابه محور فهم و تفسیر قرآن معرفی شد و رویکردهایی همچون تفسیر موضوعی قرآن، به این گونه مطالعات چهره‌ای جدی‌تر بخشید. با ظهور این جریان، مطالعه متن قرآن از محوریت بیش‌تر برخوردار شد. این جریان، دوره جدیدی را برای دریافت جهان‌بینی قرآن آغاز کرد که البته برای رسیدن به آن، انجام مطالعه و یا تفسیری موضوعی که مشخصاً به بحث جهان‌بینی قرآن پرداخته باشد، نیاز بود.

با پیدایش رشته‌های جدیدی در علوم انسانی که برای کمک به فهم و تجزیه و تحلیل متن شکل یافته بودند، مطالعات قرآنی نیز زمینه‌هایی نو یافت. یکی از آن‌ها، مطالعات معناشناختی قرآن بود. مشخصاً در این حوزه، باید از «توشیهیکو ایزوتسو» نام برد که علاقه او به شناخت مفاهیم قرآن و یافت مجموعه‌ای معناشناختی که همه این مفاهیم را در حوزه‌های گوناگون معنایی در خود جای داده باشد، زمینه تحقیقاتی شد که به صورت عمده به جهان‌بینی قرآن نیز ارتباط یافته است. او در کتاب «خدا و انسان در قرآن» به گونه مشخص‌تری به همین حوزه پرداخته است. مقاله حاضر با نگاهی به مطالعات وی صورت یافته و بخش‌هایی از مطالعه معناشناختی جهان‌بینی قرآن را که در آثار ایزوتسو کم‌تر پرداخته شده، پی گرفته است.

خدا، عالی‌ترین و محوری‌ترین رکن جهان‌بینی قرآن

در جهان‌بینی قرآن، خدا در مرکز همه پدیده‌هاست. به عبارت دیگر جهان‌بینی قرآن اصولاً بر مبنای خدامحوری و خدا مرکزی استوار است. (برای آگاهی بیشتر از محوریت خدا در جهان‌بینی قرآن، نک: ایزوتسو، فصل اول)

باری! این محوریت خدا، از طرح مسئله خلقت انسان گرفته تا آفرینش همه هستی، آگاهی تام و تمام او از رفتار و کردار و حتی پندار بندگان و مسئولیت انسان در برابر این آفریدگار، حرکت هستی در راستای اراده تام و مطلق او، آگاهی مطلق او بر همه چیز، هدف برانگیختن رسولان الهی و مفاد و فحوای رسالت آن‌ها مبنی بر اطاعت و عبادت او — که سرتاسر بیان قرآن را فراگرفته‌اند تا آن‌جا که می‌توان گفت که همه قرآن به بیان یکی از این جنبه‌ها می‌پردازد — همگی ارائه تصویری از جهان‌بینی خدامحور قرآن است و آیه‌ای از قرآن یافت نمی‌شود و صفحه‌ای از قرآن مطالعه نمی‌شود، مگر اینکه بارها و بارها با یکی از مظاهر حضور بی‌قید و شرط خدا مواجه می‌شویم و خدا را به عنوان محور همه چیز احساس می‌کنیم.

در جهان‌بینی قرآن، سرچشمه هستی خدا است؛ او آفریننده انسان است و انسان چیزی جز آفریده او نیست: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ» (الرحمن، ۱ و ۳)؛ «أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (علق، ۱-۲). در واقع، خدا آفریدگار سراسر جهان از فرشتگان «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا آتَيْنَاهُمْ خَلْقَهُمْ» (زخرف، ۱۸) و جنیان: «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ» (رحمن، ۱۵) و آسمان و زمین: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (ابراهيم، ۱۹) و

خورشید و ماه و روز و شب «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (فصلت، ۳۷) و کوه‌ها و رودها: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغِشِي اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (رعد، ۳) و درختان و میوه‌ها و دانه‌ها و علف‌ها: «وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَكَاهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ» (الرحمن، ۱۲-۱۰) و همه گونه‌های جانداران است که برخی بر روی شکم راه می‌روند و بعضی بر دو پا و برخی بر چهارپا: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (نور، ۴۴) و اگر بخواهیم همه آنچه را که خدا آفریده — و قرآن بر این که همه آن‌ها چیزی جز آفریدگان خدا نیستند، تأکید تمام دارد — بر شماریم کاری است پایان ناپذیر جز اینکه در نگاهی کلی بگوییم: «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (انعام، ۱۰۲) بنابراین، به حق می‌توان قرآن، را از یک لحاظ، سرودی روحانی برای تکریم و ستایش آفرینش الهی دانست. به هر صورت، سراسر قرآن آغشته به اندیشه آفرینش و تعظیم و تکریم آن است. (ایزوتسو، ۱۵۲-۱۵۱) از این مسئله که بگذریم، به حوزه دیگری گام می‌گذاریم و آن، حوزه اسماء و صفات خدا در قرآن است که بی‌شک یکی از میدان‌های مهم معنایی در بحث ما به شمار می‌رود. در قرآن همواره بر مطلق بودن خدا و علم و دانش و قدرت و حاکمیت و رحمت و مغفرت او تأکید شده است، تا آن‌جا که به سان قافیه‌های پایانی شعر، در بسیاری از آیات — و تا آن‌جا بسیار که گویی هر آیه‌ای از قرآن به یکی از اوصاف الهی باید ختم شود — این اوصاف خداوند هستند که در پایان هر آیه مطرح می‌شوند.

اما حضور قدسی خدا در قالب اسماء و صفات خدایی به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه به صورت کاملاً آشکاری می‌توانیم این حوزه را به دو بخش مهم تقسیم کنیم:

۱. دسته‌ای از آیات که با ذکر اسماء و صفات الهی، منحصرأ در صدد نشان دادن مطلق بودن خدا در همه زمینه‌ها هستند. برای این قسمت از اسماء و صفات خدا می‌توان به این آیات - که به شکل بسیار معناداری، حجم قابل توجهی را به خود اختصاص داده‌اند - اشاره کرد:

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره، ۲۸۴؛ آل عمران، ۲۹ و ۱۸۹؛ مائده، ۱۷ و ۱۹ و ۱۲۰؛ انفال، ۴۱؛ توبه، ۳۹؛ حشر، ۶ و همچنین برای اطلاع از تعبیر مشابهی چون: «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، «أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، «وَأِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرًا»؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره، ۱۰۶ و ۲۰، ۱۴۸، ۱۰۹، ۲۵۹؛ آل عمران، ۱۶۵؛ نحل، ۷۷؛ نور، ۴۵؛ عنکبوت، ۲۰؛ فاطر، ۱ و طلاق، ۱۲)، «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره، ۲۳۱؛ نساء، ۱۷۶؛ مائده، ۹۷؛ انفال، ۷۵؛ توبه، ۱۱۵؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ «وَوَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»؛ «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ «أَنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (مجادله، ۶؛ بروج، ۹؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون: «وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ «أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»؛ «وَوَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» (نساء، ۸۵)، «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا» (نساء، ۸۶)؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون «وَوَكَانَ اللَّهُ حَسِيبًا»؛ «وَوَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا» (نساء، ۱۲۶)؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون «وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ «إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»؛ «أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ»، «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (انعام، ۱۰۲؛ هود، ۱۲؛ زمر، ۶۲)، «رَبُّ الْعَالَمِينَ» (حمد، ۲؛ انعام، ۴۵؛ اعراف، ۵۴؛ یونس، ۱۰۰...)؛ همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون «رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ»؛ «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»؛ «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ... نک: معجم المفهرس)؛ «وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (اعراف، ۸۹؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون: «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» و «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نک: معجم المفهرس)، «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» (هود، ۵۷؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون: «وَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ رَبِّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» نک: معجم المفهرس)، «وَوَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا» (احزاب، ۵۲؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» نک: معجم المفهرس)، «أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (ملک، ۱۹؛ و همچنین برای اطلاع از تعابیر مشابهی چون: «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»؛ «وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ «إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ»؛ «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» نک: معجم المفهرس).

۲. اما دسته دیگر آیات، آنهایی هستند که به صورت سرتاسری و البته کاملاً پرمعنا به صفات خدا اشاره می‌کنند. گرچه گویی یکی از مهم‌ترین کارکردهای طرح اسماء و صفات خدا در قرآن، همانا خداشناسی و ارائه تصویری از خدا در جهان بینی قرآن است، اما تکرار بسیار زیاد آن‌ها خصوصاً در انتهای آیات قرآن، حضور خدا و محوریت او را در همه جای قرآن تثبیت می‌کند.

برخی از این صفات عبارتند از: رحمن، رحیم، أَحَدٌ، صَمَدٌ: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و «لَمْ يَكُنْ لَهُ

كُفُوا أَحَدًا، تواب: «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»، «أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ»، «إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ»، غفور، ودود، حكيم، عزيز، ذوانتقام، كبير، متعال، سريع الحساب، شديد العقاب، قدوس، سلام، مومن، مهيمن، جبار، متكبر، خالق، باری، مصور و....

اما از این مسئله که بگذریم، با وجه دیگری از محوریت خدا در جهان‌بینی قرآن مواجه می‌شویم. در این حوزه، قرآن اصرار دارد تا خدایی خداوند را در همه عرصه‌ها و صحنه‌ها به تصویر کشد، به همین منظور، گاه ربوبیت او را مطرح کرده و خدا را به عنوان «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» می‌شناساند و گاه به عکس، چیزهای بسیار کوچکی را در دایره ربوبیت خدا مطرح می‌کند تا شمول ربوبیت او را ملموس‌تر نشان دهد. به این آیات توجه کنید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» (ناس، ۱)؛ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (فلق، ۱)؛ «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» (رحمن، ۱۷)؛ همچنین: برای آگاهی از تعابیر: رب المشرق و المغرب و رب المشارق و المغرب نک: معجم المفهرس)، «وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى» (نجم، ۴۹)، «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» (قریش، ۳)، «فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (جاثیه، ۳۶). این مسئله در حوزه‌های دیگر نیز رخ می‌نماید و آن حوزه دانش؛ اراده و قدرت فراگیر خداست. قرآن در بسیاری از آیات خود به این مسئله بسیار اهتمام ورزیده و دانش خدا را نسبت به همه چیز حتی تا این اندازه نشان می‌دهد: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام، ۵۹). این دانش فراگیر الهی در نظر قرآن، با اراده تام و تمام و قدرت عزیز و مطلق خدا در هم می‌آمیزد؛ چنان که در جهان‌بینی قرآن، هیچ کاری انجام نمی‌شود، مگر اینکه از کمان اراده، قدرت و دانش خدا صادر شده باشد. شاید یکی از زیباترین نمونه‌های این مسئله را بتوان در سوره انفال یافت؛ آن‌جا که ماجرای جنگ بدر و پیروزی‌های شگفت‌انگیز مسلمانان را مورد توجه قرار داده و در اوج این فتح و ظفر، حضور خدا را چنین مطرح می‌نماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال، ۱۷)؛ برای آگاهی از شأن نزول این آیه و نظرات تفسیری نک: بیضاوی، ۹۵/۳-۹۶؛ قرطبی، ۳۸۲/۷-۳۸۷).

اما بازتاب این جهان‌بینی نیز در قرآن قابل مطالعه و تأمل است. حوزه این مسئله بیش‌تر در مورد انتظارات قرآن از پیامبر و مؤمنان و یا دستورالعمل‌های قرآن به ایشان است. به این معنا که قرآن انتظار دارد که پیامبر و مؤمنان نیز اندیشه‌ای خدامحور داشته باشند و خدا را آن‌گونه که خود در قرآن بر محور همه چیز قرار می‌دهد، قرار دهند و به خدایی

خدا، همان اندازه که در این جهان بینی معرفی می‌کند، ایمان داشته باشند. بی‌شک یکی از پرشکوه‌ترین این صحنه‌ها در سوره توبه به تصویر در آمده است، آن‌جا که خداوند توطئه‌ای بسیار پیچیده و حساب شده و در عین حال پر خطر را به پیامبر خود گزارش می‌دهد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (توبه، ۱۰۷). مفاد آیه گزارش فعالیت گروهی از منافقان است که با ساختن یک مسجد، کمینگاهی را برای دشمنان پیامبر فراهم آورده‌اند که در آن به دنبال رسیدن به اهدافی چون ضربه زدن به پیکره جامعه اسلامی، محو آثار ایمان و گسترش کفر و ایجاد تفرقه در میان مؤمنان هستند. طبیعی است که دانستن این خبر، موجی از نگرانی و ناآرامی را در دل مخاطب منتشر می‌کند و او را به مقابله‌ای فوری وا می‌دارد. اما در این میان، دستورالعمل قرآن سخت بر مبانی جهان بینی خود استوار است و خدامحوری این جهان بینی، این ایمان را به مخاطب القاء می‌کند که خدا بر همه اراده‌ها و قدرت‌ها احاطه دارد، بنابراین انتظار دارد که پیامبر و مؤمنان ابداً ترسی به خود راه نداده و با توکل به خدای خود، به وظایف دیگری بپردازند و از رفتارهای هیجان‌زده و به دور از دوراندیشی خدامحورانه بپرهیزند.

بر همین مناسبت که می‌بینیم، تنها دستور خدا در مقابله با این توطئه و فتنه پر دامنه چنین است: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (توبه، ۱۰۹ - ۱۰۸؛ برای آگاهی از شأن نزول این آیات و نظرات تفسیری نک: بیضاوی، ۱۷۱/۳ - ۱۷۴؛ قرطبی، ۲۶۶/۸ - ۲۵۳ و قس: طبری، ۳۳/۱۱ - ۲۲ سیوطی، ۳۳۷/۴ - ۳۳۶).

برخلاف آنچه در برخی از گزارش‌های نادرست تاریخی نقل شده است، تنها دستوری که خداوند در واکنش به توطئه ساخت مسجد ضرار در مدینه به پیامبر (ص) می‌دهد، این است که ایشان در آن مسجد پا نگذارد «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» و تأکید می‌کند که از آن‌جا که به نتیجه رسیدن هر طرحی نیازمند هدایت خداوندی است، آنچه طراحان توطئه مسجد ضرار در سر پروراندند، چون بنایی است که بر پایه سستی استوار است و در آتش جهنم سقوط خواهد کرد، و در صورتی که برخورد درستی با آن بشود، آن توطئه به نتیجه نخواهد رسید.

این مسئله را می‌توان در آیات دیگری نیز یافت، آن‌جا که قرآن به مؤمنان این نکته را

متذکر می‌شود که اگر به خدا ایمان داشته باشید، کسی توان ضربه زدن به آن‌ها را ندارد: «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضْرُكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» (آل عمران، ۱۲۰)؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضْرُكُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...» (مانده، ۱۰۵ برای تفسیر این آیه، به عنوان مثال نک: بیضاوی، ۳۷۳/۲)؛ «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ» (نساء، ۱۱۳)؛ برای آگاهی از نظرات تفسیری نک: بیضاوی، ۲۵۱/۲؛ قرطبی، ۳۸۱/۵).

در همین فضای حضور بی‌قید و شرط و تام و تمام خدا است که قرآن با اصرار می‌خواهد به مخاطب خود که در معرض توطئه‌ها قرار گرفته است، پیام‌وزد که کید و نقشه دشمنان، هر چند کوه را به لرزه درآورد، توان مقابله با کید و نقشه خدا را ندارد: «وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» (ابراهیم، ۴۶) و این کید خدا است که حاکم بر هر کید دیگری است: «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران، ۵۴)، «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ» (نحل، ۲۶) «وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (نمل، ۵۰) بر همین اساس است که نمی‌توان از پیامبر اکرم (ص) به عنوان کسی که عمیقاً تحت تأثیر این جهان‌بینی خدامحور قرآن است، انتظار داشت که در ماجرای مسجد ضرار، الگویی دیگری جز نادیده انگاشتن رفتار منافقان اتخاذ کرده باشد؛ چرا که هر رفتاری جز نادیده‌انگاشتن توطئه منافقان هراسی است که قرآن بارها آن را در صورت ایمان به خدا، بی‌اساس خوانده است: «وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» (ابراهیم، ۴۶) در دوره‌های بعدی، کسانی که یا از این جهان‌بینی و ایمان عمیق بهره نداشتند و یا به دنبال خدشه وارد کردن به نگاه مؤمنانه پیامبر به پدیده‌های اطراف خود بوده‌اند، مواجهه مؤمنانه و زیرکانه پیامبر اکرم (ص) با مسجد ضرار را تحریف، و با روایاتی جعلی رفتار ایشان را با منافقان در مسجد ضرار، رفتاری هراس‌آلود و شتاب‌زده توصیف کردند، حال آنکه قرآن تنها متضمن این نکته است که پیامبر اکرم (ص)، در آن مسجد حاضر نشدند و همین عدم حضور ایشان، آن بنیان را به آسیبی عمیق برای خود آن‌ها تبدیل کرد: «لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ...» (توبه، ۱۱۰)

پیامبر اکرم (ص) تنها بر اساس ایمان به خدایی که در قرآن معرفی می‌شود، توانست، از خشونت با منافقانی که پنهانی به دنبال نابودی پیامبر و آیین او در شبه جزیره بوده‌اند، بپرهیزد، بلکه -آن‌چنان که امام صادق (ع) نیز یادآور می‌شوند- با آن‌ها صمیمانه و دوستانه رفتار کند. (نک: طبرسی، جوامع الجامع، ۸۰/۲، راوندی، ۳۴۲/۱) این الگوی

رفتاری جز از کسی که عمیقاً به خدای قرآن، ایمان داشته باشد، غیر ممکن است. آنچه بیان شد، تنها در صدد ارائه این نکته بود که در جهان بینی قرآن، خدا در مرکز همه امور قرار دارد و همه چیز، در راستای اراده و خواست او حرکت می کند. در این راستا، اجمالاً یادآور شد که قرآن در جا انداختن این تفکر و ارائه این جهان بینی از چه حوزه های معنایی بهره برده و چگونه بر محوریت خدا در همه امور تأکید کرده و ذهن انسان را به جهانی باز نموده که خدا در آن، از نجوای نجواگران آگاه است (اشاره به آیه ۷ سوره مجادله) و همه چیز را در قبضه اختیار خود دارد.

از زاویه ای دیگر، در قرآن، با خدامحوری ویژه ای روبرو خواهیم شد؛ به این معنا که حضور الهی در قرآن چنان فراگیر است که تصور «الله» از بالا بر همه قرآن فرمانروایی دارد. پس، برای یک محقق که در صدد تجزیه و تحلیل حوزه های معنایی موجود در قرآن است، در گام های نخستین، کاملاً آشکار خواهد شد که مفهوم الله بر ساخت معناشناسی همه کلمات کلیدی قرآن عمیقاً سایه افکنده است. (ایزوتسو، ۱۹۱)، طوری که زاویه ای از اندیشه قرآنی را نمی توان بدون ارتباط با مفهوم «الله» مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. پس از آن چه گفته شد، دیگر به جهان بینی قرآن وارد می شویم و به بررسی جایگاه انسان در این جهان بینی می پردازیم.

انسان در جهان بینی قرآن

چنان که گفتیم، جهان قرآنی، از لحاظ وجود شناسی، جهانی خدامرکز است. خدا درست در مرکز جهان هستی است و همه موجودات دیگر، انسان و غیر انسان، آفریده های او و بنابراین، در سلسله مراتب هستی، بی نهایت پایین تر از او قرار گرفته اند. از این لحاظ، هیچ چیز مقابل و معارض با خدا نمی ایستد.

با این همه، گاهی، توجه به برخی ملاحظات، شاید موجب آن شود که به خود حق دهیم تا انسان را در قطبی دیگر از این جهان بینی قرار دهیم؛ زیرا در میان همه آفریدگان، قرآن چنان به انسان اهمیت داده است که توجه ما را نسبت به او، به اندازه توجه نسبت به خدا جلب می کند. انسان و طبیعت و رفتار و روانشناسی و وظایف و سرنوشت او، در واقع، همان اندازه از اشتغالات مرکزی اندیشه قرآن است که مسئله خود خدا چنین است. آنچه خدا هست و می گوید و می کند، مسئله ای است که اگر نگوییم انحصاراً باید بگوییم عمدتاً در ارتباط با چگونگی واکنش انسان در برابر آن، طرح می شود.

اندیشه قرآنی در اصل با نجات و رستگاری انسان سر و کار دارد و اگر برای این موضوع

نبود - چنان که خود قرآن می‌گوید و مکرر درباره آن تأکید می‌کند - هرگز کتاب نازل نمی‌شد. (همو، ۹۲)

اما اساس این جهان‌بینی آن است که انسان، اگر هم مطرح می‌شود، به عنوان یکی از آفریدگان خدا مطرح می‌شود که سخت مورد توجه بیان قرآن قرار گرفته و همه بیانات کتاب الهی در راستای رساندن او به چیزی است که انسان به خاطر آن خلق شده است. این تصویر را در سوره تین به روشنی می‌توان دید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ * فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّنِّ * أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ» (تین، ۸-۴).

دقیقاً همین جا است که شکاف میان این جهان‌بینی و دیگر جهان‌بینی‌ها - از جمله آنچه در جزیره العرب و میان عرب پیش از اسلام رایج بود و بر انسان محوری تکیه داشت - به نحو چشمگیری آشکار می‌شود؛ زیرا در جهان‌بینی قرآن، هر چند انسان در جایگاهی مهم قرار می‌گیرد و همواره سخن از او یا برای اوست، اما همواره تأکید بر این است که او به خدا ایمان داشته باشد و از دستورات او پیروی کند تا به سرزمین رضایت خداوندی پا نهد. روشن است که در این زمینه نیز با خدا مرکز بودن نگاه قرآن به انسان روبرو می‌شویم.

در جهان‌بینی قرآن درباره انسان و نگاه قرآن به او، دو راه متمایز را پیش می‌گیریم؛ از آن جا که بر اساس اندیشه قرآنی نمی‌توان هیچ مفهومی را بدون بررسی نسبت آن با خدا به تجزیه و تحلیل کشاند، ابتدا به رابطه خدا و انسان می‌پردازیم و سپس به توصیفات قرآن از انسان اشاره می‌کنیم و می‌کوشیم تا در پرتو این دو گام، تا حدودی به نمایی از انسان در جهان‌بینی قرآن دست یابیم.

رابطه خدا و انسان

با نگاهی به آیات قرآن درمی‌یابیم که قرآن برای رابطه انسان با خدا، چهار حوزه را معرفی می‌کند (در این تقسیم بندی از کتاب «خدا و انسان در قرآن» ایزوتسو بسیار بهره برده‌ایم و بر آن نکاتی افزوده‌ایم).

این روابط عبارتند از: رابطه وجودشناختی؛ رابطه اخلاقی؛ رابطه ربوبی و رابطه دو جانبه تبلیغی یا ارتباطی.

در رابطه وجود شناختی، همواره این مسئله مطرح است که اگر انسان وجود دارد، این خداست که او را آفریده و به او وجود بخشیده است و به همین واسطه، همواره بین خدا و بنده رابطه خالق - مخلوق بر قرار است. گستره و بسامد قابل توجه آیاتی که به این حوزه

پرداخته‌اند و تأکیدی که قرآن در نسبت دادن خلقت انسان به خدا دارد، ما را متقاعد می‌کند که قرآن در جا انداختن این تفکر و تذکر نسبت به آن اهتمام ویژه دارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ...» (بقره، ۲۱)؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (نساء، ۱)؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ» (روم، ۲۰)؛ «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ...» (روم، ۴۰) و در عباراتی دیگر این مسئله به این شکل بیان شده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (حجر، ۲۶)؛ «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَّمَ مَا تَوْسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، ۱۶). گویی قرآن با تعمدی بسیار معنادار، خالق بودن خدا را درباره انسان بیان می‌کند تا او را به این رابطه همواره تذکر دهد؛ و درست از همین جا است که قرآن می‌خواهد ایمان به خدا در دل انسان شکل گیرد و فرد به دایره تعبد و عبادت گام نهد.

اما رابطه دیگر خدا و بنده در جهان بینی قرآن، رابطه اخلاقی است. این رابطه اخلاقی همواره بر دو اصل استوار است؛ یکی اینکه نظام اخلاقی قرآن برای انسان بر شاکله‌ای خدایی استوار است و گویا همواره از بشر خواسته می‌شود که تا حد ممکن خود را به صفات خدایی نزدیک کند و همه دستورات اخلاقی قرآن بی‌شک ریشه در همین اصل دارد.

قرآن توصیه می‌کند که انسان باید با عدالت و صداقت با برادران خود رفتار کند؛ زیرا اعمال خدا همواره عادلانه و صادقانه است. انسان هرگز نباید به کسی ظلم کند؛ زیرا خداوند نیز هرگز به کسی ظلم روا نمی‌دارد. در قرآن همه جا به انسان اندرز داده شده است که در رابطه با دیگر انسان‌ها به آن‌ها و البته به خودش ظلم روا ندارد؛ و این نیست، مگر بازتاب طبیعت الهی که همه جا می‌فرماید به کسی ظلم نخواهد کرد، حتی به قدر بال پشهای یا به اندازه نخ هسته خرمايي.

قرآن همچنین از ما می‌خواهد که با والدین خود با عطف و رحمت رفتار کنیم: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (اسرى، ۲۴-۲۳). در همه این موارد این صفت رحمت الهی است که باید بدان متصف شد. این وابستگی بنیادین اخلاقیات انسانی به اخلاقیات الهی و ضرورت اتصاف انسان به صفات اخلاقی خدا در آیه‌ای دیگر به نیکیی مورد تصریح قرار گرفته و در آن از انسان خواسته شده است که دیگران را ببخشد و عفو کند و تنها

استدلال برای ضرورت بخششی دیگران چنین بیان شده است که خدا نیز همواره آماده بخشایش بندگان است: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور، ۲۲). قرآن رابطه دیگری نیز میان انسان و خدا مطرح کرده است که ارتباط کاملاً مستقیمی با صفات خدا دارد؛ صفاتی که از یکسو خدا را به عنوان صاحب خیر و لطف و بخشندگی و نیکخواهی نامحدود و از سوی دیگر، صاحب خشم و غضب و عدالت در قرآن نشان می‌دهد. متناظر با این اوصاف، از انسان خواسته می‌شود که در مقابل این صفات متقابل خدا، به سپاسگزاری (شکر) از یکسو و خداترسی (تقوی) از سوی دیگر رو آورد.

در قرآن، رابطه دیگر خدا و انسان، رابطه ربوبی است. این رابطه که فرع بر رابطه وجودی انسان و خدا است، خدا را در مقام رب - که متضمن همه تصورات وابسته به جلال و قدرت مطلق و نظایر این‌ها است - و انسان را در جایگاه عبد - که متضمن دسته‌ای از تصورات نمایاننده فروتنی و ضعف و خشوع و فرمانبرداری است - قرار می‌دهد. در این ارتباط از بنده خواسته می‌شود که در یک کلام عبد باشد تا مبدا در وادی تکبر، طغیان، تعدی، تجاوز و مانند آن‌ها گام گذارد.

قرآن همچنین از رابطه دیگری میان خدا و انسان سخن می‌گوید که در آن، خدا و انسان، از طریق ارتباط دو طرفه، رابطه‌ای بسیار نزدیک با یکدیگر می‌یابند. این رابطه از طرف خدا در لباس فرستادن رسولان از یک سو و تجلی در همه مخلوقات خود از سوی دیگر ظاهر می‌شود. در این میان نباید نقش خود قرآن را نادیده انگاشت. قرآن همواره بر این نکته ظریف تأکید می‌کند که قرآن کلام خدا به شمار می‌رود. در روایات اسلامی نیز بسیار به این مسئله بها داده شده است که قرآن در قالب سخن ارائه شده است و این خداست که با خواندن آیات قرآن سخن می‌گوید. (برای آشنایی با این گونه احادیث نک: صدوق، امالی، ۵۴۵؛ صدوق، عیون الأخبار، ۵۶/۲؛ ابن شهر آشوب، ۱/۱؛ حر عاملی، ۱۷۵/۶؛ محدث نوری، ۲۳۷/۴) پس، در این ارتباط، تلاوت قرآن به عنوان یک رکن همواره مورد تأکید قرآن است.

اما از سوی بنده نیز همواره به صورت درخواست و دعا ظاهر و در قرآن تصریح شده است که گرچه خداوند بر همه چیز آگاه است، اما اهمیت این رابطه چنان است که بنده باید بر این رابطه بکوشد و خواسته‌هایش را از خدا بخواهد: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (نساء، ۳۲)؛ «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ...» (غافر، ۶۰) «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ...» (فرقان، ۷۷). «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...» (اعراف، ۱۸۰)؛

حوزه دیگر شناخت انسان در جهان بینی قرآن همانا صفاتی است که در قرآن برای انسان ذکر شده است و نگاهی کلی به آن‌ها جهان بینی قرآن را درباره انسان فراروی محقق قرار می‌دهد.

بی‌شک این حوزه، خود یکی از حوزه‌های مهم و گسترده در معناشناسی قرآنی است، اما از آن‌جا که در این مقاله مجال بررسی کامل آن نیست، تنها به ذکر برخی صفات انسان در قرآن می‌پردازیم و تفصیل این مطالعه را به مجالی دیگر وا می‌نهمیم.

صفات انسان در قرآن

براساس تصویری که قرآن از انسان به دست می‌دهد، او موجودی ضعیف «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء، ۲۸) و البته درآمیخته با ظلم و کفران می‌باشد؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم، ۳۴) و با وجود اینکه خدا او را از نطفه‌ای آفریده، دشمنی او با خدا از ویژگی‌های اوست: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» (نحل، ۴) بسیار عجول است و خواسته‌هایی را که عمیقاً برای او آسیب‌هایی را به دنبال خواهد داشت، به اصرار دنبال می‌کند: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» (اسراء، ۱۱) و بسیار نسبت به داشته‌های خود ناسپاس است: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» (اسراء، ۶۷) و هر گاه به نعمتی از سوی خدا دست می‌یابد، خدا را به فراموشی سپرده و از او روی گردان می‌شود و درست، همین که آسیبی به او می‌رسد، سخت ناامید می‌شود: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَتَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا» (اسراء، ۸۳). او همواره از بخشیدن داشته‌های خود به دیگری روی گردان است: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» (اسراء، ۱۰۰) و همواره برای فرار از قبول آنچه خدا خواسته، مناقشه می‌کند: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (کهف، ۵۴)، بسیار ناسپاس و نادان است: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب، ۷۲). او بسیار حریص است و در برابر هر آسیبی که به او می‌رسد، فریادش به آسمان می‌رود، ولی همین که در نعمتی بر او گشوده می‌شود، آن را بر دیگری می‌بندد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (معارج، ۲۱-۱۹) و همین که احساس بی‌نیازی می‌کند، سر به طغیان می‌گذارد: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى» (علق، ۷)

نکته اساسی در تحلیل این توصیفات قرآن از انسان این است که این توصیفات تنها در صدد به دست دادن توصیفی واقعی از انسان است. به عبارت دیگر، انسان اساساً این گونه است و آفرینش او بر اساس این توصیفات شکل یافته است.

اما وجه مهم در این اوصاف این است که به عنوان یک اصل کلی در جهان بینی قرآن،

هرگاه این انسان با همین صفات، در رابطه خود با پروردگارش بکوشد و به اصطلاح قرآن به دایره ایمان و عمل صالح گام نهد، به اوصافی متصف می‌شود که در برخی آیات این‌گونه بیان شده است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِللسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ» (معارج، ۳۵-۱۹؛ و مشابه آن در سوره‌هایی چون تین، انشقاق و....).

جهان آفرینش در جهان‌بینی قرآن

یکی دیگر از ابعاد جهان‌بینی قرآن، ارائه تصویری بسیار بدیع از جهان طبیعت است. در نظر قرآن همه پدیده‌های عالم آفرینش - چه آن‌ها که به چشم می‌آیند و چه آن‌هایی که به چشم نمی‌آیند - همه و همه نمادی از حضور و تجلی خدا هستند و این خداست که با خلق آن‌ها، اثری از آثار خدایی خود را در وجود هر یک ماندگار ساخته است.

در همه قرآن، به آشکاری تمام بیان شده است که جهان، سراسر، آفریده و نشانه او است: «وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» (فصلت، ۳۷)؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» (روم، ۴۶)؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَائِبَةٍ» (شوری، ۲۹)؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (روم، ۲۳)؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ» (روم، ۲۵) و....

اما نکته مهم این است که براساس جهان‌بینی قرآن، این همه، برای انسان تدارک دیده شده است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» (ابراهیم، ۳۳-۳۲)؛ «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ» (جاثیه، ۱۳). «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ...» (حج، ۶۵)؛ «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ» بنابر اندیشه قرآن، این آیات به تسخیر انسان درآمده‌اند تا او با این پدیده‌ها و در این اثنا، با خدای خویش و آفریدگار همه مخلوقات ارتباط یابد. دقیقاً به همین دلیل است که قرآن اهداف خدا را از ارائه تصویر آفرینش دیگر مخلوقات خدا برای انسان، این‌گونه فهرست می‌کند: «لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره،

۷۳ و ۲۴۲؛ «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (بقره، ۱۸۷)؛ «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (بقره، ۲۲۱)؛ «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران، ۱۰۳)؛ «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (مائده، ۸۹) و ...

بنابراین می توان دوباره تأکید کرد که در جهان بینی خدا محور قرآن، جهان طبیعت، جز تابلویی نیست که قرار است او را نشان دهد و نمایانگر صفات خدایی او باشد و همه این نشانه های خدایی خداوند در اختیار انسان (مهم ترین مخاطب قرآن) قرار داده شده است تا با آن ها به وظایف و شایستگی های بندگی خود برسد.

از سوی دیگر، در آیات دیگر قرآن، همه این مظاهر الهی بیش از بازیچه ای گذرا تلقی نشده اند: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» (انعام، ۳۲)؛ «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (حدید، ۲۰) و... درست از این جا است که جهان بینی قرآن گام در وادی جدیدی می نهد که ما از آن به آخرتگرایی تعبیر کرده ایم.

آخرت گرایی؛ رکنی از جهان بینی قرآن

با مرور آیاتی که اخیراً ذکر کردیم، در می یابیم که از نظر قرآن، همه دنیا، با همه عظمت و گسترش خود، در مقابل چیزی که در قرآن نام آخرت بر آن گذاشته شده است، تنها متاعی است.

قرآن تأکید می کند، آنچه اصالت دارد زندگی دیگری است که پس از این زندگی خواهد آمد و همه توفیق ها و عدم توفیق ها را از دریچه این اصالت تحلیل می کند. در پاره ای از آیات به وجهی دیگر از دنیا اشاره و به صراحت بیان شده که دنیا بازیچه ای است که فریفتگی و شیفتگی در برابر آن معنا ندارد.

در این اندیشه قرآنی همواره بر اصالت آخرت در مقابل دنیا تأکید شده است. اجازه بدهید برخی از آیات آن را ذکر کنیم: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انعام، ۳۲)؛ «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه، ۳۸)؛ «وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (رعد، ۲۶) «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر، ۳۹). در اندیشه قرآن، همه این دنیا زمینه ای برای بهره بردن در زندگی پس از مرگ ترسیم شده است.

قرآن تأکید می کند که همه آنچه خدا آفریده است، روزی دگرگون خواهد شد و در آیات بسیاری از این دگرگونی سخن می گوید: «إِذَا السَّمَاسُ كُورَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ * وَإِذَا

النُّفُوسُ زُوجَتْ * وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ * وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ * وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ * وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ * (تکویر، ۱۳ - ۱).

از گفته‌های قرآن استنباط می‌شود، پس از همه این وقایع - که تحول زمین و آسمان را موجب خواهند شد - زندگی دیگری آغاز می‌شود که قرآن از آن به دارالقرار تعبیر می‌کند؛ آن زندگی که به تعبیر قرآن، در آن، انسان، میراث‌خوار زندگی دنیایی خویش است و از کوشش‌های دنیایی خود بهره می‌برد: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (انفطار، ۵)، «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ» (تکویر، ۱۴).

نتیجه‌گیری

در تصویری که قرآن از مفاهیم عمده‌ای همچون خدا، انسان، جهان و آخرت ارائه می‌دهد، خدا در مرکز همه هستی قرار دارد و همه علم، توانایی، قدرت و... از آن اوست. قرآن می‌کوشد تا ایمانی در دل بندگان به وجود آورد که در نتیجه آن، مؤمنان، خداوند را در مرکز همه پدیده‌ها و مسلط بر آن‌ها بدانند و این ایمان در پندار و رفتار آن‌ها متجلی شود.

انسان، یکی دیگر از مفاهیم عمده قرآن است که دارای صفاتی همچون نادانی، خودخواهی، ناسپاسی و مانند آن است. قرآن تأکید می‌کند که این اوصاف، طبیعت انسان است، اما نشان می‌دهد که انسان‌ها با ایمان به خدا و کوشش در راه اتصاف به صفات او، می‌توانند از این اوصاف فاصله بگیرند.

جهان، به عنوان آیاتی از خدا توصیف شده و در قرآن، این همه برای انسان معرفی می‌شود تا انسان از پرتو همه این آفریده‌ها، بتواند به هشیاری و خردی دست بیابد که زمینه‌ساز خداجویی را در او تقویت کند. البته قرآن بارها تأکید می‌کند که همه این جهان متاعی بیش نیست و زندگی دیگری را پس از مرگ به تصویر می‌کشد که آن را اساس زندگی انسان معرفی می‌کند که انسان در پرتو گونه زندگی خود در این جهان، در آن جهان حاضر خواهد شد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، قم، بیدار، ۱۳۲۸ش
۳. آقا بخشی علی و افشاری راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، ۱۳۷۹ش
۴. ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، سهامی انتشار، ۱۳۸۱ش
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، به کوشش عبدالقادر عرفات عشا حسونه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق
۶. حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، آل البيت، ۱۴۰۹ق
۷. راوندی، قطب الدین، فقه القرآن، به کوشش سید احمد حسینی، بی جا، ۱۴۰۵ ق
۸. صدوق، علی بن بابویه، امالی، تهران، اسلامی، ۱۳۶۲ش
۹. صدوق، عیون الأخبار الرضا، جهان، ۱۳۷۸ق
۱۰. طبرسی، جوامع الجامع، بی جا، ۱۴۲۰ ق
۱۱. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تاویل آی القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ق
۱۲. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی، قاهره، دارالشعب، ۱۳۷۲ق
۱۳. محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم، آل البيت، ۱۴۰۸ق
۱۴. مشیری، مهشید، فرهنگ الفبایی - غیائی زبان فارسی، تهران، سروش، ۱۳۶۹ش